جمله ابوسعید العصفری الرواجنی قبل از تولد حضرت بقیة الله در منابع اهلسنت

- «لأُقاتل به مع المهدی عج»
- احتمال حضور حضرت بقیة الله تا هفت سالگی در سامرا

«لأُقاتل به مع المهدی عج»

دیروز از مطالبی صحبت شد. اگر در ادامه آنها نکاتی را ذکر کنم، خوب است. حافظه من خیلی صدمه دیده است؛ اصلاً این جور نبود. گاهی می‌بینم ای باید مباحثه نکنم ای اگر مباحثه می‌کنم چیزی که فعلاً در ذهنم می‌آید را بگویم تا سر نخ بشود. بعد هم تذکر مستمر بدهم تا شما مراجعه کنید. دیروز گفتم روحانی پنجاه سال قبل از حضرت بود؛ بعد دیدم در ذهن من یک پنجی بود ولی یک صفر اضافی گذاشته بودم. بلکه پنج سال قبل از تولد حضرت وفات کرد. دویست و پنجاه وفات کرده و تولد حضرت دویست و پنجاه و پنج است. همانی که گفتم مکفوف بود. در مستدرک را نگاه کنید. کتب رجالی شیعه را ببینید. اصلاً رجالیون شیعه خبر مباشری از او ندارند. اسم او را از حافظه اشتباه گفتم؛ اسم او «عباد بن يعقوب البخاري الرواجني أبو سعيد العصفري» است. از کسانی است که مرحوم نوری در مستدرک می‌گویند دلالت بر تشیع او می‌کند. یعنی اهل بغداد او را نمی شناختند. به گمانم در منطقه بخارا بود و از بغداد فاصله داشت. ولی کتابهایش بود. این جور قوی بود. با اینکه پیر شده بود در کار خودش محکم بود. شمشیری را آماده گذاشته بود؛ گفته بود «لأُقاتل به مع المهدی عج».

شاگرد: روایات ائمه اثنی عشر را نقل کرده؟

استاد: بله، در کافی هست. صحه مستقلی هم در فدکیه هست. منظور اینکه من که ابوعصفور گفتم، اشتباه حافظه من بود. الرواجنی را بیشتر اهلسنت ذکر کرده‌اند. قضیه‌ای که می‌گوید بر او وارد شدم و شمشیری روی دیوار داشت، در احدی از کتب شیعه نیست. اصلاً خبر از حالات مباشری او نداشتند. زندگی او کلاً در محیط اهلسنت بوده است. آنها او را می‌شناختند و از او نقل کرده‌اند و از رافضی بودنش گفته اند.

مطلب دیگر هم دعای ابوالحسن ضراب اصفهانی بود. او در مکه بوده. ولو مثل علی بن مهزیار اول به مدینه رفت و تفحص کرد، بعد به آن جا رفت. تاریخ هم دارد. خیلی جالب است. دعای ابوالحسن ضراب اصفهانی در مکه در سال دویست و هشتاد و یک بوده است.

شاگرد: کدام دعا؟

احتمال حضور حضرت بقیة الله ات هفت سالگی در سامرا

شاگرد: کدام دعا؟

استاد: همان دعایی که در تعقیب نماز عصر جمعه میخوانند. معروف است و سید بن طاووس فرموده خدای متعال در فضیلت این دعا چیزی به من فهمانده که اگر در تعقیب روز جمعه هر کار ضروری داشته باشم، این دعا را ترک نمیکنم. این دعا در سال دویست و هشتاد و یک بوده است. این تاریخها جالب است. مرحوم شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه در کمال الدین ابواب مفصلی دارند. یکی از کارهایی که نمیدانم شده یا نه، این است: شواهدی پیدا کنیم در اینکه وجود مبارک حضرت بعد از شهادت پدرشان حدوداً چند سال در سامرا بودند. رفت آمدهایی که بود چند سال آن جا بودند. بهعنوان حدس عرض میکنم؛ جعفر در سال دویست و هفتاد و یک وفات کرده است. این هم صحیح است، و اینکه عدهای مخالفت میکنند مربوط به بحث علمی است. ولی اینکه اظهار توبه کرده بود هیچ مشکلی ندارد. احتمالی که من میدهم این است؛ کنار هم بگذاریم؛ علی ای حال این کنار هم گذاشتن ها حدسیاتی است؛ ایشان در سال دویست و هفتاد و یک وفات کرده است. نهبی میگوید خلیفه ات هفت سال ارث را متوقف کرد. حدس من این است که بعد از این هفت سال خلیفه فهمید الآن ایشان در سامرا نیستند. ات این را میدانستند نگه داشته بودند ات مطلع بشوند. بعد دیگر مطمئن شدند که حضرت در سامرا نیستند، آن وقت بعد از هفت سال مأیوس شدند. لذا حضرت در تاریخ دویست هشتاد و یک –توقیع ضراب- در مکه بودند. حالا آیا قرائنی که در مدینه بودند یا در مکه بودند، باید بررسی بشود.

مرحوم صدوق یک باب مفصلی در کمال الدین دارند. بیست و شش حدیث دارند. در جاهای دیگر هم هست؛ باب مربوط به کسانی است که حضرت را مشاهده کردهاند. در بحارالانوار هم هست. مرحوم مجلسی یک حدیث از این باب کمال الدین را یک عنوان زدهاند؛ «باب خبر سعد». یعنی از بس نهن ایشان درگیر بوده و موافقینی و مخالفینی که محتوای روایت داشته، آن را یک باب کردهاند. ولی خب در کمال الدین یکی از احادیث است.

شاگرد: وفات جعفر دویست و هفتاد و یک بوده و ات هفت سال چه شده؟

استاد: میخواستم بگویم اگر درست باشد که چرا خلیفه بعد از هفت سال اجازه داد ارث تقسیم بشود، چون مطمئن شد که حضرت از سامرا رفتهاند و الآن ساکن سامرا نیستند. چون به این صورت بود، جعفر هم فارغ البال بود. لذا اظهار توبه کرد. یعنی قبلش شرائط طوری بود که او باید به کار خودش ادامه میداد. وقتی حضرت از سامرا تشریف بردند و فضا تغییری کرد، جعفر گفت «اتوب الی الله». دلش آرام گرفت. البته اگر احتمالی که عرض کردم درست باشد. علمه عندالله. همچنین عرض کردم خیلی شواهد هست که این توجیه را به صفر می رساند. صفر حدی نه عدد صحیح.

شاگرد: مکه می‌تواند قرینه‌ای باشد، چون معمولاً ائمه آن جا با اصحابشان قرار داشتند.

استاد: البته اینکه حضرت هر سال در حج حاضر می‌شوند یک امر معلوم و مسلمی است. «یشهد الموسم». ولی صحبت سر ظاهر زندگی معصومین علیهم‌السلام است. آقا گفتند بحث‌های دیروز ما را با یک وجه‌ای از زندگی معصومین آشنا می‌کند که واقعاً فضای خوف دستگاه سلطنت را نشان می‌دهد. الآن ما در آن فضا نیستیم. اما این خیلی جدی بود. دستور به کشتن‌های خیلی راحت داشتند. می‌گفت هر کسی تعیین کرده گردنش را بزنید. به همین سادگی بود! مثل خودی‌ها لعون. یزید لعون نامه نوشته و می‌گوید بیعت بگیرید، «ولیکن مع الجواب رأس الحسین». در بحارالانوار هست. این جور کارها و اقدامات را داشتند. کسی که این جور می‌گوید ببینید برای خود چه دم و دستگاهی به پا کرده است.